

## نامه به وحیدالدین عثمان، خاقانی و نجم‌الدین احمد سیمگر

- ۱- من فایده جوی و او مفیدم عم بوده مدرس او معیدم
- ۲- نجم‌الدین قدوه معظم بل حاق و محقق و محقق هم  
خاقانی شروانی

وحیدالدین عثمان پسر کافی‌الدین عمر عموزاده خاقانی شروانی است. او و پدرش در تعلیم و تربیت شاعر سهم بسزائی داشته و از شاخص‌ترین علمای عصر خود بوده‌اند. خاقانی در آثار خود از شخصیت ممتاز علمی و معنوی ایشان بطور مبسوط سخن گفته است. زندگینامه پدر و پسر در نوشته ویژه‌ای بموقع خود تقدیم دانش پژوهان محترم خواهد شد.

نامه‌ای که متن آن برای نخستین بار به پیوست این نوشته تقدیم دوستداران آثار شاعر بزرگ میگردد در بررسی سوانح زندگی خاقانی و در نمایاندن چگونگی شکل بعضی از جهات فکری و معنوی او دارای اهمیت خاصی است. این نوشته را خاقانی «از بیضة خیر البلاد و روضة خیر العباد اعنی خطه در بند» بسال ۵۵۲ هجری قمری یکسال پس از حج اول به شهر تاریخی شماخی به «عالم کبیر» و «قدوة فرق الفضلاء» به پسر عم خود وحیدالدین شروانی فرستاده و حالا نزدیک به ۸۱۳ سال از تحریر آن میگذرد. وابستگی خاقانی بادر بند، مسافرت او بدان شهر و نوشته‌های او به بزرگان آن دیار در جلد اول «زندگینامه خاقانی شروانی» بطور مشروح و همد جانبه و بادقت هر چه تمامتر از طرف نویسنده این سطور مورد تحقیق و بررسی کامل قرار گرفته است. از این رو

در این جا از تکرار همان گفته‌ها خودداری شده و بذکر مطالبی چند اکتفا میشود :

این نامه برای نخستین بار از جانب شادروان احمد بیک آتش بعالم علم و ادب معرفی شده و ایشان در سخنرایی که راجع به منشآت خاقانی (شهید علی پاشا) بعنوان «یک نسخه دست نویس تازه از منشآت خاقانی» در کنگره ایران شناسان منعقد در تهران کرده‌اند راجع به مضمون و ارزش علمی این نامه ملاحظاتی دارند : «... این نامه همراه نامه‌های ۲۴ و ۲۵ از نظر اینکه تفصیلات لازم در حق مسافرت شاعر بدر بند میدهد اهمیت دارد» .

این نوشته از چهار جهت برای زندگینامه شاعر بزرگ حائز اهمیت بیشتری است:

- ۱- بروشن شدن شخصیت نجم‌الدین احمد سیمگر که دوست و ممدوح و «قده معظم» خاقانی است کمک میکند .
- ۲- در چگونگی رفع بحران فکری و روحی شاعر و ماهیت فلسفی آن اطلاع جدیدی بدست میدهد .

۳- در تحقیق و نمایاندن مضمون و مفهوم و تاریخ تحریر پاره‌ای از اشعار شاعر و بخصوص «تحفة العراقین» بما یاری میکند .

۴- از زندگی خانواده‌ای خاقانی آگاهی‌های جدیدی باخود دارد .

برای درك و بررسی همه جانبه مضمون و محتویات این نامه سیری در آثار شاعر خالی از فایده نیست: خاقانی یکسال بعد از سفر اول حج بسال ۵۵۲ هجری قمری بدر بند آمده و این از نوشته او با اسم سیف‌الدین دارای در بند بخوبی نمایانست :

پارم بمکه دیدی آسوده دل چو کعبه      رطب اللسان چو زمزم و بر کعبه آفرین گر

امسال بسین که رفتم زی مکه مکارم      دیدم حریم حرمت و کعبه درو مجاور

تا او بدر بند برسد پادشاه پراقتدار سلجوقی سلطان سنجر مرده بوده :

سنجر بمرد و یحک و سنچار ماند آنک      چون بنگری بصورت سنچار به که سنجر

چنانکه از متن نامه برمیآید خاقانی پس از برگشتن از سفر نخستین مکه از شهر

شماخی بدر بند آمده و این نامه را در فصل زمستان در شبی که خستگی زکام نیز داشته از دربند به شماخی به پسر عم خود وحیدالدین عثمان نوشته است و اگر چه نامه به وحیدالدین شروانی است، لیکن در روشن شدن تاریخچهٔ علایق دوستی و وفاق موجود فی‌مابین شاعر و احمد سیمگر بیشتر کسب‌اهمیت میکند.

شاعر در این اوان خاطری پریشان و رنجور از حوادث شروان داشته، «بیمار دل» و «با چندین علت دست بگریبان» بوده: «گویی بخانه دل من ماندگی زلزله روزگارش چنان رخنه کرده است کزو تا خانه عنکبوت بسی نیست. نیک بیادم آمد تنوره به بیمارستان بغداد ماندگی پنجره‌ها دارد...». در این روزها او «بکدوی خشک بودن سر سران ظالم» و به «نهاد مختصرشان» بخوبی پی برده بود و میدانست که: «نفر اشرار بر نفس اشراف مستوفیست». عهد کرده بود که بجز از «ملك ملائک آئین» و «مدح نقبای ملت و مدحت والدین و احباب» چیزی ننویسد و شعر و صنعت را از بهر «دونان» به تابعیت «دونان» ندهد. از زر و زور بیزار و چون ابراهیم خلیل‌الله به آزادگی دل داده و بتان آز و زورگوئی و تعبد را بیک ضربت بهادرانه درهم کوفته و شکسته و دور انداخته و با فتوت جان یکی کرده و بعدالت و اخوت دل داده بود و کار بجائی رسیده که می‌نوشت: «بل نذرها بوده که بهیچ کس و ناکس از خواجگان دین و دنیا عبد و خادم ننویسم» و «اصحاب طریقت و ارباب حقیقت خالان صفا و اخوان و فام‌حققان صفة تصوف» محب او بودند و با آزادگی و سربستی شخصیت و عقیدت اهمیت ویژه میداد.

چنانکه در این نوشته و در دو نامه شماره ۲۴ و ۲۵ مذکوره در بالا منعکس می‌باشد خاقانی تا بدر بند رسیده از حمایت همه جانبه و بیدریغ و مؤثر دوست و «قدوۀ معظمش» نجم‌الدین احمد سیمگر بهره‌گیر و بجانبداری او امیدوار و دلگرم بوده و به «خانگاه معظم شیخ مقدس عثمان» نیز استناد میکرده و به «شیخ بزرگ» استظهار داشته و بخدمت دارای دربند نیز رسیده است... به عموزاده نگران و چشم‌براهش در حق نجم‌الدین می‌نویسد: «از مجاورت زروه علیا و عروه و ثقی اعنی برج کسری کی برج

سعادت شمس الهری بودست اعنی الشیخ الامام حجة الاسلام بن سیمگر مدالله ظله. و در نامه شماره ۲۴ که از دربند به جمال الدین فرستاده چنین مرقومست: «فخاصه در حضرت مجلس عالی نجم الدین الامام بن امام احمد بن علی سیمگر مدالله ظلاله و جدد جلاله آمدیم با مقصود اعظم و مطلوب اکرم».

سکنای نجم الدین احمد سیمگر در دربند تا بحال معلوم نبود و این آگهی برای بررسی همه جانبه نوشته های خاقانی در «تحفة العراقین» درباره نجم الدین احمد سیمگر و تعیین تاریخ تحریر قصیده ای که خاقانی در حق او گفته از هر جهت درخور دقت می باشد و همچنانکه در بالا هم گفته شد برای تعیین قطعی تاریخ تحریر «تحفه» و بررسی محتوی علمی مناسبات دوستی خاقانی با احمد سیمگر و طرز تشکل جهان بینی شاعر و رفع بحران روحی او درخور اهمیت است.

نجم الدین احمد سیمگر در گردن شاعر حق بزرگی داشته و خاقانی در «تحفه العراقین» او را «قدوه معظم» خوانده و پس از پسر عمویش وحید الدین عثمان که یکی از مرییان مؤثر و بنام شاعر بود از نجم الدین احمد سخن بمیان آورده و او را ستوده است. نجم الدین با خاقانی دوست بوده و در رهایی او از بحران فکری و روحی که طی چندین سال متمادی با آن درگیر بود حق بزرگی دارد. شاعر در «تحفة العراقین» چکیده این علایق دوستی و وداد را بقلم آورده و این قسمت از تحفه را چنانکه از «طرز» کلامش دیده میشود در «غربت دربند» نوشته و این دربر آورد چگونگی جریان تحریر و ختم «تحفة العراقین» دارای اهمیت است و بموقع خود در این باره بحث خواهد شد:

نجم الدین قدوه معظم	بل حاق و محقق و محق هم...
چون دولت بی بهانه هر گاه	زی غمکده من آورد راه
من جسم و روح اوست مادام	ارواح روند سوی اجسام...
کارم بیقشاض نضج پذیرفت	بحران دل سقیم من رفت
بیمار دل مرا طیب اوست	تیمارکش من غریب اوست...

شمع من مظلم است رویش زان بیش بود بشب حضورش  
 او علایق دوستی و صمیمیت خود را با احمدسیمگر با ایهام تمام ضمن نوشته‌های  
 خود درباره «شب» با ذوق و مهارت تمام بقلم آورده و این سطور گفته‌های استاد شهریار  
 را در پیرامون «شب» بی‌اختیار بیاد می‌اندازد... چنانکه از این نامه و نامه شماره ۲۴  
 (شهید علی‌پاشا) برمی‌آید او با «مقصود اعظم» - «با مقصود اعظم و مطلوب اکرم» و «مظلوم»  
 بخدمت احمد سیمگر رسیده امام روشن بین دست و داد و وفای شاعر دراز نموده و باو  
 یاری کرده است. احمد سیمگر طبع شعر داشته و بروزگاریکه شاعر در شماخی بوده در  
 مدح او قصیده‌ای سروده و بخاقانی فرستاده است :

برمن بطریق مدح بر بست      يك شعر كه نغر سحر بشكست...  
 هر کان شکرین قصیده خوانده است      چون پسته دهان گشاده مانده است

در حاشیه دیوان خاقانی (چاپ آقای دکتر ضیاءالدین سجادی) و در بعضی از  
 دست‌نویس‌های دیوان شاعر اشعاری از نجم‌الدین سیمگر مندرج است و این سرلوحه  
 را دارد: «نجم‌الدین حجة الاسلام ابوالفضایل این اشعار را بخاقانی فرستاد» :

گرچه کان خرد مرادانی      عاجزم در نهاد خاقانی  
 صورت روح پاک می‌بینم      متدرع بشخص انسانی  
 افضل‌الدین امیر ملک سخن      شارح رمزهای دو جهانی

آقای دکتر ضیاءالدین سجادی در مقدمه دیوان خاقانی این اشعار سیمگر را  
 قطعه خواننده و شاید این سه بیت از همان قصیده مذکور در «تحفه» باشد که نجم‌الدین  
 بخاقانی فرستاده بود... خاقانی در جواب همین شعر قصیده‌ای به نام نجم‌الدین احمد  
 سیمگر نوشته و فرستاده و خیلی‌ها بآن جواب گفته‌اند: الامان ایدل که وحشت زحمت آورد  
 الامان...» .

در دیوان خاقانی این قصیده سرلوحه ذیل را دارد: «جواب اشعار حجة الاسلام  
 نجم‌الدین احمد سیمگر». نوشته خاقانی در «تحفه‌العراقین» درباره مدحیکه نجم‌الدین

احمد در حق او سروده بود بروشن شدن تاریخ تحریر این قصیده کمک میکند و گویا نجم‌الدین اشعار مذکور در بالا و خاقانی قصیده جوابیه‌اش را پیش از تحریر «تحفد» و بروزگاریکه شاعر درشروان بوده نوشته‌اند. لحن سخن خاقانی در «تحفة العراقین» باین احتمال پایه و اساس علمی بیشتری میدهد :

گرچه بسخن گهر فرو شد      دانم که چو این سخن نیوشد  
داند که در این صناعت امروز      کس نیست چومن زمانه افروز

باحتمال نزدیک به یقین قصیده جوابیه را خاقانی بروزگاریکه در شروان بود و از «محنت سرای زاد و بود شروان» شاکلی و به «تیشه» پدر و به «دوکدان مادر» استظهار داشت و از «حوادث پشت امیدش شکسته» بود نوشته و بدنجم‌الدین احمدسیمگر فرستاده و بعدها بدر بند رفته است :

چند نالی چند ازین محنت سرای زاد و بود  
کز برای رای تو شروان نگردد خیردان  
بچه بازی برو بر ساعد شاهان نشین  
برمگس خواران قولنجی رها کن آشیان  
ای عزیز مادر و جان پدر تا کی ترا  
شیر مردی خیز خوی از شیر خوردن باز کن  
تا کی این پستان زهر آلود داری در دهان  
گر حوادث پشت امیدت شکست اندیشه نیست  
مومیائی هست مدح صاحب صاحب قران

در نوشتن این قصیده شاعر در سنین جوانی بوده :

باش با عشاق چون گل در جوانی پیر دل

چند ازین زهاد همچون سرو در پیری جوان

نجم‌الدین فرزند نداشته و شاعر «معانیهای بکر و نتایج فکر» او را برایش چون اولاد بحساب درمی‌آورد و از افاده «معانیهای بکر» بی‌شک قصیده مذکور او را نیز در نظر دارد :

گر نداری هیچ فرزندی شرف‌داری که حق

هم شرف‌زین دارد اینک لم یلد قرآن بخوان...

کاین نتایجهای فکر تو ترا بس ذریت

و این معانیهای بکر تو ترا بس خاندان

در این اوان او با «مگس‌خواران قولنجی» - با مخالفینش درگیردار و اختلاف بود و قصد ترك «آشیان» - سروان عزیز داشت. او بر علیه ظلم و بیداد، بر علیه حرص و آز «درفش کلویانی» برافراشته بود و با صوفیان ظاهر ساز و زاهدان جاه‌جوی و با صاحبان زر و زور در مخالفت بود. از «قشریت» و تظاهر بی‌زار و بعالم صفا و اخوت و بموازین معنوی و اخلاقی فتوت دل‌داده بود :

آتش اندر جاه زن گو باد در دست تکین

آب رخ در چاه کن گو خاک برفرق طغان...

تخت‌ساز از حرص تا فرمان‌دهی بر تاج بخش

پشت نه بر آرز تا پهلوانی با پهلوان

نی صفی‌الملک را بینی صفائی در جبین

نی رضی‌الحضره را بینی رضائی در جنان

گر برنگ جامه عیب‌ت کرد جاهل باک نیست

تابش مه را زبانه‌سگ کجا خیزد زیان

چون تو یکرنگی بدل گر رنگ‌رنگ آید لباس

کی عجب چون عیسی دل بردت دارد دکان

بر زمین زن صحبت این زاهدان جاه‌جوی

مشتری صورت ولی مریخ سیرت در نهان

چون تنور از نار نخوت هرزه خوار و تیره دم

چون خطیر از روی فطرت بدگوار و جانستان...

نیست اندر جامه ازرق وفا و مردمی

چرخ ازرق پوش آنک عمرگاه و جانستان

از این قصیده مقاصد بزرگ اجتماعی و سیاسی شاعر - «مقصود اعظم و مطلوب اکرم» او بخوبی نمایانست. معنی و مضمون اجتماعی این کلمات در این قصیده بطور وضوح بچشم میخورد و معلوم میشود او با چه «مقصود اعظم و مطلوب اکرم» پس از چندی از تحریر این چکامه پیش نجم‌الدین آمده است.

در روزهاییکه شاعر یکه و تنها در «غربت دربند» بود عموزاده اش وحیدالدین عثمان و پدرش علی نجار و مادرش را به در شماخی بوده اند. در میان پدر و پسر در سر «پیشه فرزندان» بازهم اختلاف نظر بوده است: «دانم که پدر مشفق و فقی الله لاداء حقه همان مال یخولیا دارد کی داشت». وحیدالدین میخواست به سفری رود - «حرکتی» کند. شاعر از وحیدالدین میخواهد که پیش از حرکت از شروان از جانب او زیارت مزار عمویش کافی‌الدین بشتابد و بعد بخدمت مادرش آید و سلام گرم شاعر را بدو رساند: «نمی‌گویم که چه کند و چه سازد... تفضل کند و بوقت حرکت زمین بوس من بخاک امام هادی کافی‌الدین افاض الله علیه الرضوان رساند و پس هم از آن جامقدس مادرم آید و سلام و خدمت برساند و اگر بر تاود و نرنجد بوسه بردهد».

علت «حرکت» وحیدالدین و مقصد او از این سفر و معنی «نمی‌گویم که چه کند و چه سازد» خاقانی برای ما آنقدر هم روشن نیست. هرچه باشد ما او را بسال ۵۵۴ هجری قمری در بردع می‌یابیم. آنچه معلومست: وحیدالدین عثمان از خاقانی بر علیه مخالفانش حمایت میکرده و شاعر «در غربت دربند» نیز باو استظهار تمام داشته و باشد که در نتیجه «حوادث شروان» و کوشش مخالفین شاعر «در حضرت خاقان» به بردع «نفی بلد» شده است...

چنانکه گفته شد مضمون و افادات بدیعی این نامه و نامه‌های شماره ۲۴ و ۲۵ (شهید علی‌پاشا) و چند نوشته دیگر خاقانی به روشن شدن تاریخ تحریر و اتمام و اختتام «تحفة العراقرین» کمک ویژه میکند. در این جا تکیه روی بعضی از مطالب وابسته به آن خالی از فایده نیست :

راجع به تاریخ تحریر، اتمام و اختتام «تحفة العراقرین» تا بحال رویهمرفته سه عقیده متضاد اظهار شده است :

بنظر آقای سید حسین آموزگار خاقانی این مثنوی را پیش از سفر اول حج نوشته و این عقیده ایشان بموقع و بدرستی از طرف جناب آقای دکتر زریاب خوئی رد شده و بفکر بعضی‌ها خاقانی این مثنوی را درحین سفر اول مکه و در عرض راه نوشته و این ملاحظه هم دقیق و صحیح نیست. بعقیده دسته سوم خاقانی «تحفة العراقرین» را پس از عودت از سفر اول مکه درشماخی برشته نظم کشیده و این فکر اساساً درست است. اما نتیجه مکمل تری از بررسی مدلول و مضمون و «طرز» تحریر این نامه‌ها و پاره‌ای از نوشته‌های خاقانی بشرح ذیل بدست می‌آید :

چنانکه از نام اصلی این مثنوی - «تحفة الخواطر وزبده النواظر» و از مقدمه آن برمی‌آید خاقانی محتوی مقالات «تحفه» را در طی سالهای چندی بقلم آورده: «سالها این ابکار افکار و عوانس اوانس درخدر خاطر تربیت میگرفتند در قناعت می‌بودند فروغ فراغت می‌پذیرفتند... تا جهازی از جهاد نفسی ساخته شد و حلیتی از حالت شرعی پرداخته آمد» و پس از عودت از سفر مکه «در مضیق شروان» - در شهر شماخی اثر را با تمام رسانیده و چندی درپیش خود نگهداشته و پیش از تقدیم بجمال‌الدین موصلی بخراسان و عراق فرستاده است: «این بکران حامل صفت را يك چندی در بازار عراق و خراسان طواف می‌بود پس بحضرت شام زفاف افتاد». چون شام در این زمان تابع اتابکان موصل بود بدین جهت در این جا از «زفاف شام» سخن میرود. خاقانی ضمن بحث از «فضلا» از احمد سیمگر و عمادالدین ابهری و شرف‌الدین محمد مطهر العلوی نیز سخن

بمیان آورده و مدلول این نوشته‌ها بیشتر باحوادث و علایق سفر در بندشاعر مربوط می‌شود و گویا این قسمت از «تحفه» را در بند نوشته و تطبیق افادات بدیعی و «طرز» سخن شاعر در «تحفه العراقین» با چند نامه و پاره‌ای از اشعارش از این حیث درخور دقت می‌باشد و شاید پس از درنگی چند در در بند «درمضیق شروان» «تحفه» را با تمام رسانیده و پس از چندی بعراق و خراسان فرستاده است... البته در این جا نکات پیچیده و بس تاریکی نیز موجود است و بخودی خود احتمالات نه‌پخته و متناقضی می‌تواند پیش‌آید و شاید بعد از کشف مدارک تازه این مسئله بطور همه‌جانبه و دقیق بررسی شود و این احتمالات قریب به یقین بروشن شدن حقیقت درآینده مفید تواند بود... هر چه باشد ما او را بسال ۵۵۴ هجری قمری در گنجه خسته و کوفته و «در بند» می‌یابیم شاعر پس از دریافت امر منوچهر به بردع میرسد و به‌مراهی وحیدالدین بشروان برمیگردد و در مراسم افتتاح بند باقلانی شرکت می‌کند.

پس مقدمه «تحفه العراقین» در کجا و در چه سالی نوشته شده است؟

آنچه مسلم است خاقانی «تحفه» را در شش مقاله و در بعضی از نسخ دست‌نویس در هفت مقاله و یک مقدمه ختم کرده است. اگر متن «تحفه» بدقت مورد بررسی قرار گیرد به نتیجه دیگری هم می‌رسیم: شاعر این اثر را در دو قسمت بقلم آورده و با مدح جمال‌الدین این دو را به‌همدیگر مربوط کرده و بعداً با ادامه مدح جمال‌الدین و دعای او در «خاتمت‌کتاب» «تحفه» را ختم کرده و این «شیوه» آخری او را بیاد خاتمه «بوی» های «کتاب ده ده قورقود» می‌اندازد:

- |                            |                        |
|----------------------------|------------------------|
| ۱- ناگفته دعا فرو گذارم    | در خاتمت کتابش آرم     |
| ۲- ذکر فضلابس است این قدر  | باز آیم در مدایح صدر   |
| در ملک سخن جواهر آرم       | بس واسطه را با آخر آرم |
| این واسطه کیست صدر اسلام   | وان صدر کدام صاحب‌شام  |
| ۳- این دعوت را بگناه تحلیل | آمین آمین کنناد جبریل  |

در قسمت اول «تحفه» که پنج و یا شش مقاله را در بر میگیرد شاعر حال و احوال خود را بسال تحریر «تحفه» درشروان بقلم آورده و بعد با تردستی تمام به گذشته‌ها رجعت می‌کند: بشرح مسافرت نخستین خود بعراق عجم و بازگشت از کوهستان می‌پردازد و بعد از حوادث سفر اول مکه و ازفضلا و از دانشمندانیکه درحین سفر درهمدان و عراق عرب با ایشان ملاقات کرده صحبت میکند و بذکر سایر مطالب می‌پردازد و لوحه‌هایی از طرز تفکر و عمل کرد خود بدسین مختلف زندگی بقلم آورده است. درقسمت دوم کتاب که مقاله ششم و یا هفتم را دربر میگیرد گفتار را با تصویر حرکت خود ازمدینه و آمدن بهشام و موصل شروع کرده و دراین جا با «گریز» ادبی ماهرانه و بطور مشروح ازخاطرات او ان کودکی و از شباب و جوانی و از مریبان و از والدینش صحبت می‌کند و از فضلاء و از دانشمندانیکه تا تحریر «تحفه» با آنها ارتباط و بستگی داشته سخن بمیان آورده و از اعمال و از گفتار و کردار ناروای مخالفینش نیز بحثی کرده است. از مقایسه «طرز» تحریر و مضمون نامه‌های مذکور و سایر اشعار شاعر با مقدمه «تحفه» باین نتیجه میرسیم: مقدمه «تحفه العراقین» کمی بعد از تحریر نامه‌های نامبرده در نزدیکی شهر تاریخی موصل و درکنار دجله نوشته شده و درآن از تاریخچه تحریر «تحفه» و از «اختتام» و از نام و اتحافش سخن رفته است.

جمال‌الدین موصلی سیاستمدار معروف که خاقانی «تحفه» را به او اتحاف کرده در سال ۵۵۹ در زندان موصل مرده و بسال ۵۵۸ به حبس افتاده است. پس تاریخ تحریر مقدمه «تحفه العراقین» مابین سالهای ۵۵۳-۵۵۸ دورمیزند. در «دیوان خاقانی» شعریست که بنام جمال‌الدین موصلی نوشته شده و در آن شاعر از چگونگی برقراری دوستی فی مابین و تاریخ آن سخن بمیان آورده و گویا این شعر را در جواب نامه‌ایکه از جمال‌الدین دریافت داشته بود نوشته و بهمراه مکتوبی بموصل فرستاده است. او در این شعر بر روی «دربدری» خود بیشتر تکیه دارد و از ابوالعلاء گنجوی سخت شاکی است و از افادات آغازش نمایانست که شاعر آنرا بعد از سفر اول مکه نوشته است :

بی بدرقه بکوی وصالش گذشته‌ام  
 خود نام من ز خاطر من رفته بود پاک  
 بی واسطه بحضرت خاصش رسیده‌ام...  
 خاقانی آن زمان ز زبانش شنیده‌ام...  
 شک نیست کز سلاله نثر بلند اوست  
 این روی تازگان که ز نظم آفریده‌ام...  
 آزرده‌ام ز زخم سگ خرچه لاجرم  
 خط فراق بر خط شروان کشیده‌ام  
 لیکن بدان دیار نیابم ز ترس آنک  
 پر آبهاست در ره و من سگ گزیده‌ام

در متن «تحفه» از حوادث بعد از سال ۵۵۲ سخن نیست و ابوالعلاء گنجوی بسال ۵۵۴ مرده و «تحفه‌العراقین» بسال ۵۵۲ نوشته شده است... ممکن است خاقانی بعد از تحریر هر سه نامه در اوایل سال ۵۵۳ بشروان برگشته و در نتیجه مخالفت مخالفینش بسال ۵۵۳ «تنگنای شروانرا» چنانکه در مقدمه «تحفه» میگوید ترک کرده و باشد که بعد از چندی درکنار دجله نزدیک موصل در دوران «دربدریش» «مقدمه» را نوشته و «تحفه‌العراقین» را بجمال‌الدین تقدیم داشته است.

در تحریر مقدمه و «اختتام» «تحفه» آیا خاقانی به متن کتاب چیزی علاوه کرده و یا چیزی از متن کاسته است؟

باین سؤال نمی‌توان جواب دقیق قانع‌کننده‌ای داد. اگر نسخه دست‌نویس «تحفه» که از روی نوشته شاعر رونویسی گردیده و حالا در کتابخانه آستان‌قدس رضوی نگهداری میشود در دسترس بود نگارنده در این باره به نتیجه دقیق‌تری می‌توانست برسد. حل این مسئله وابسته به بررسی دقیق متن‌شناسی است که بایستی در روی نسخ قدیمی «تحفه» بعمل آید. بهر حال در خاتمت «تحفه» ابیاتی است که معنی آنها از این جهت محتاج تحقیق و دقت بیشتری است:

آورد بمن که این جواهر  
 بسیار بخازنان خاطر  
 یا گرنه فروگشایش از هم  
 در سلك سخن برش مسلم...  
 کای خاقانی بحق هستی  
 کان گوهر باز جا فرستی...  
 من این همه گوهر از سرك  
 راندم بچهل صباح در سلك

این عقد چوبسته شد بدستم در گردن آفتاب بستم...

آیا خاقانی «تحفه» را «بچهل صباح» با تمام رسانیده و یا بعد از تمام در «ختمش»  
چهل صباح دیگر کار کرده است؟

باین سؤال هم باین زودی نمی‌توان جواب داد. عادتاً نوشته‌های خاقانی همیشه با ایهام و با معانی تو در تو همراه است و این از اسلوب او از «طرز» و «شیوه» او ناشی است. ایهام بمعنای وسیع آن یکی از خصوصیات بدیعی مکتب ادبی آنزبایجان می‌باشد و همیشه با «تداعی افکار» همراه بوده و خواننده و جوینده مطالب را بجایهای دور و نزدیک که با خیالات نیز می‌تواند توأم باشد هدایت می‌کنند... بهر حال بقول حکیم گنجه: چه میخواستم بنویسم، سخن و قلم مرا بکجا کشانید...

در نوشتن این مقال و بررسی در روی مقدمه «تحفه» به یک مطلب پرارزش علمی دیگر نیز برخورد کرد و این مسئله برای تاریخ ادبیات ترکی و بخصوص برای تاریخ «کتاب ده ده قورقود» دارای اهمیت بس بزرگی است: در مناقبی که با شخصیت ده ده قورقود مربوط است گفته میشود: ده ده قورقود اولین کسی از ترکانست که زیارت‌خانه کعبه نائل شده و نخستین ترکی است که بعربستان رفته و اسلام آورده و بخدمت صدر اسلام رسیده. و رشیدالدین فضل‌الله نیز در این باره گفتگو است... خاقانی باین اعتقاد بنحو بدیع و ظریف اشاراتی دارد و در مقدمه «تحفه» می‌نویسد: «بردر کعبه جلال که حضرت است برو و حلقه بگیر و همان بگو که آن ترک گفت: ای خانه که من چون تو هرگز ندیده‌ام و تو هم چون من هم ندیده‌ای. باری این دعوی با این کعبه ترا مسلم است. اگر آن ترک صد هزار فرزند نجیب داشت تو صد هزار فرزند عجیب داری».

\*\*\*

میکروفیلم این نامه پس از سعی و کوشش فراوان و تلاش پیگیر چندساله بیایمردی دانشمند محترم ترک پروفیسور H. Dener و جناب آقای فؤاد بایرام اوغلی بدست اینجانب رسید. بدین وسیله تشکرات قلبی خود را از آن همه لطف و مرحمت بیکران بحضورشان

تقدیم میدارم. در تهیه متن نامه کلمات و عباراتی که خواندن آنها بنحوی از انحاء مورد اشکال و یا کلمه‌ای از متن افتاده بود میان دو مه‌پاره ( ) گذاشته شد. اینک متن نامه خاقانی که از دربند به شهر شماخی به وحیدالدین شروانی فرستاده شده است :

الی الشیخ الامام العالم الکبیر وحیدالدین ملک العلماء عثمان ابن

عمر الشروانی رحمة الله علیه

بسم الله الرحمن الرحیم

مجلس اسمی صدر امام حکیم صادق موحد اورع اروع زاهد مجاهد عالم کبیر مهندی حبر مقتدی وحیدالدین حقاً فریدالاسلام جداً قدوة فرق الفضلا ایداً سیدالمحققین امام العلماء بقراط الزمان ارسطوالتانی افلاطین الالهی علامه العالم ذوالفضایل همچنین درزیست و زی اهل حقیقت و نگرش و پرورش ارباب شریعت ابدالدهر مشروح صدر و مرفوع القدر باد . سلام و دعا چندناک باملاء هیچ خاطر محاسب بلکه در انگشت هیچ دبیر معقود نگردد مسموع فرماید داشت دریغا جز سلام و دعا عبارتی خاصتر بایستی تا شرایط خدمت درضمن آن مدرج کردمی چون معهود همین عبارتست همین می گویم علیه سلام الله مل دارالاسلام خدمتی که در طی آن اضبارة مرقوم کرده می شود از سر انتظام احوال صادرات از بیضه خیرالبلاد و روضه خیرالعباد اعنی خطه دربند عمرالله ارکانها و عمر سکانها از مجاورت ذروه علیا و عروه و ثقی اعنی برج کسری کی برج سعادت شمس الهدی بودست اعنی الشیخ الامام حجة الاسلام ابن سیمگر مدالله ظلّه اگر درحالت مطالعه این خدمت حایت طراوت ندارد مجلس سامی معذور فرماید داشت کی شب بود و من خادم کوفته طبع بل که بیمار تن و کاشی بیمار تنی مجرد بگذاشتندی بیمار داری هم می کنم طرفه کاریست همه عالم بر من بیمارستان شده است وقتی را از

خواص بیماران کی غمگساری را بشاید خامه خادم دارمی و شمعی نیم سوخت و منقلکی تنوره در وی و در پیش دریامتلاطم الامواج و من کهتر حاشا المجلس زکار دور و بزکام رنجور همه گنبد دماغ بیخار فضلات آکنده گنبد فلک نیز مزکوم بود که سحاب مرکوم داشت خادم را از مشام تقاطر آب روان بود و فلک را تناثر فسرده درین حالت از دو رنگ مشگک نقد بود وز دو گونه کافور حاصل فلک بصورت غربال بود و اجرام ستارگان بشکل چشمپاء غربال غراهاء کافور در انبار خانه شب می ریخت من همین می کردم نطفه مشگک رنگ خامه در رحم کافور فام نامه و دیعت می دادم اما فلک کافور در مشگک می ریخت من مشگک در کافور می ریختم مگر این زکامها کی دارم ازین مشگکها پدید آمده است و این افسردگی طبع ازین کافورها خاست حدیث بیمار اعنی شمع و غیرش مسکین شمع بخامه من همی ماند و خامه بشمع هردو بیماری کشیده اند صفار بر چهره بنافیری رسیده شمع ناری بروز روزه می دارد اگرچه دیک گرم کرده می خورد و قلم هیچ پرهیز نمی کند روز و شب مساءً و صباحاً از این دیک قوت خویش می سازد یعنی دوده هردو بیچاره سرسامی شده اند نبینی که زبانشان سیاهست من در تیم غربت تیماردار این دو بیمار قاعده چنانست کی زبان سرسامی بجامه پاک کنند من رفاعة برای آن دارم کی زبان قلم پاک کنم اما زبان شده شمع بجامه پاک نتوان کرد شمع شجره از شجر دارد نسبت در نسیب از لب عروسان لاجرم عروس وارث بر کرسی زرین نشانده ام قلم نیز از موضع شیران رسته است مادر چیزست کی نثار شیر مردان را شاید بمحل داد قسم رسیده تخت ( ) نهاده ام هردو ازین تکلف بیزارند چنانک من از قبول اهل روزگار کی بعاقبت جز سر بردگی حاصل نیست معانی منقول نمی گویم حدیث منقل خواهم گفت از منقل نیز چون کعبه مربع نشسته اما رومیان احرام گرفته در میانش بتضرع

بانگ برآورده بیمار چهره شیفته‌وار شده همه بکر مادرزاد اما کس دست بدیشان فراز نبرد کی جوع‌الکلب دارند هر چه بیابند بخورند با ایشان انس نتوان گرفت اگر چه مصحف انس اند بانه کی طرفه چیز است منقل سعادت تثلیث یافته صورت تریع پذیرفته تنوره‌ای در میان چون پشت کوزبان بام فرود آمده دیوارش همه روزن شده گویی بخانه دل من ماند کی زلزله روزگارش چنان رخنه کرده است کزو تاخانه عنکبوت بسی نیست نیک بیامد آمد تنوره بیمارستان بغدادماند کی پنجره‌ها دارد در هر پنجره بیمار چهره‌ای دیوانه نشسته انصاف دهی نه آتش کی تنوره برافروزد از لون و حرکت بدیوانگان بیمارستان ماند من بیمار دل بچندین بیمار داری فرو مانده وانگه این خطه دریا ای در دامن دارد همه شب جوش و خروش او بپرکنار خواب کوکنار خواران ر بوده کاش بختم بر لب این دریا بودی تا بیدارش کردمی در جمله بمصر وعی ماند همه تن دهان شده همه دهان کف کرده مال یتیمان فرو خورده پس لاف زند کی در یتیم دارم و ندارد ازو چه گم شده است چه بانگ می دارد چون عوانان بدکی کعبتین بی نقش بودند مال درویشان بستانند پس دوششی دیگر بر آرند گویی شیر سیاهست غرش می کند چه افتادش مگر از سرما بانگ می دارد اگر چه رنگ اسد اسود دارد داع الثعلبش گرفته است یک موی بر تن ندارد می داند که بلغار و روس نزدیکست قندز و روباه می خواهد آن بس نیست که امسال چند چند سمینه فرو خورده است که همه قندز و روباه بودست چرا از آن پوستین نمی دوزد اما روباه بر پشت دارند او کی در شکم دارد گرمش ندارد من عاجز با چندین آلام و اسقام که مراست وهم نشینان را چون سازم من بز کام مأخون قلم و شمع بسرام درمانده آتش تنوره بضر و جوع‌الکلب گرفتار و دریا بمصر وعی معروف و با این همه می شنوم کی حاجی مخلص حمید خالصه الله عن نوایب الزمن تب کشیده است

و جوهر مشکین غرّه برگردن دارد ودانم کی پدر مشفق و فقیه الله لاداءحقه همان مالخیولیا داردکی داشت با چندین علت کی از جوانب تقدست اگر نه مجلس اسمی وحیدالدینی دام بنصرالله مؤیداً بودی که تریاق فاروق است علی‌الاطلاق حاوی برهمه عوافی و محیط برهمه شفاء وافی حال من کهتر چگونه بودی خدایش همچنین موفق داراد تا از خاک برگرفتگان خویش را سلیمان وار که تفقد طیر کند و عیسی وار کی تعهد حواریان فرماید تربیت لطف و ترتیب کرم دهد اگر چه جوهر وجود خام خارج (واداخل) بوی نیرزد اما از آنجا کی حسن اشفاق است آن جوهر غریب را بداحلیون فریادرسد درهمه اوقات هر عقده کی ظاهر شد تحلیل ازو یافت بر غده ای که هست تلین هم ازو یابد نمی گویم که چکند و چه سازد حث الکریم علی التفضل بدعه آمدیم با مقصود اعظم تفضل کند و بوقت حرکت زمین بوس من بخاک مطهر حکیم امام هادی کافی الدین افاض الله علیه الرضوان رساند و پس هم از آنجا ک مقدس مادرم آید و سلام و خدمت برساند و اگر بر تاود و بر نجد بوسه بر دهد و السلام حسبنالله وحده ابدأ و الصلوة علی النبی محمد و اله جدّاً .

پایان

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی  
پرتال جامع علوم انسانی